

رادیو سویس - ایتالیا مصاحبه‌ای با شاعر ایتالیائی اوژنیو مونتاله<sup>۱</sup> (۱۸۹۶-۱۹۸۱)، برندهٔ جایزهٔ نوبل، دربارهٔ هنر کتاب‌خوانی پخش کرده که روزنامهٔ کوریره دلایرا<sup>۲</sup> متن آن را اخیراً منتشر نموده است. ترجمهٔ این گفتگوی دلکش خواندنی را بخوانیم: -

## - آیا با روش کُند خواندن موافقت می‌کنید؟

بدون شک روند تفکر شتاب گرفته، اما در قضیهٔ کتاب‌خوانی مسأله متفاوت است. به هر حال، روش خواندن داریم و روش دوباره خوانی. پروست<sup>۳</sup> را نمی‌شود تند و سرسری خواند، اما دوباره خواندن آن می‌تواند تندتر باشد. بعضی کتاب‌ها را به مثل کتاب‌های پلیسی را اجباراً باید تند خواند.

باید بگویم ایده‌آل آنست که اصلاً کتاب‌های بازاری کاسبکارانه و پلیسی را نخوانیم؛ یا اگر می‌خوانیم از انتها به ابتدا بخوانیم، زیرا تنها جنبهٔ جالب توجه آنها همان پایان کتاب است. از سوی دیگر لازم است با مقدمه‌چینی‌های خستگی‌آور، خواننده را سر شوق و ذوق آورد.

## - بدین ترتیب به نظر شما، روش کُند کتاب خواندن قاعدهٔ عمومی نیست؟

به هیچ وجه. به عکس، امروزه به دلیل نشر زیاد کتاب، کُندخوانی تقریباً از میان رفته. معمولاً مردم نظری به کتاب انداخته، آن را سبک سنگین می‌کنند. عادت بدی هم نیست. در نود و نه درصد موارد، می‌توان در عرض پنج دقیقه فهمید آیا کتاب به خواندن می‌ارزد یا نه.

- آیا به عقیدهٔ شما خواندن تلفن‌آمیز کتاب برای سرگرمی و خواندن انتقادی، دو روال

در بسیاری موارد بلی و در بسیاری دیگر نه؛ به مثل یک کتاب دلپسند اغلب مبتذل و بازاری است، گرچه همیشه، هستند نویسندگانی که آثارشان دلپذیر و خوشاینداند. - نمی خواهم از بعضی نویسندگان زود رنج معاصر نام ببرم - اما به عنوان مثال، نوشته‌های آناتول فرانس بدون انکار خوشایند و لذت بخش‌اند، هر چند این جنبه به هیچ وجه از اهمیت او نمی‌کاهد. به عکس نویسندگانی هستند که اصرار به مشکل نویسی دارند. از مهمترین آنان جیمزجویس است. نادرند آنان که «اولیس» او را خوانده و یا از آن لذت برده باشند. اما بی‌تردید بدون «اولیس» شهرت جیمزجویس، به رغم داستان‌های کوتاه زیبایش، بسیار کمتر می‌بود.

ما خود آنتونیو پیزوتو<sup>۱</sup> را داریم، اهل سیسیل است و نویسنده‌ای است بسیار برجسته. حالا دیگر پیر شده. کتاب‌هایش فوق‌العاده مشکل خوانده می‌شوند. شهرت او - که شاید محدود به حوزه‌ای از نقادان و هنرشناسان خیلی معتبر و جدی و برجسته می‌باشد - او را در زمره بزرگان ادبیات ما جای می‌دهد. من با پیزوتو شخصاً آشنا نیستم اما به او اِرادت فراوان دارم. قاعدتاً باید انسانی بی‌نهایت دوست‌داشتنی باشد. اما خواندن آثارش مستلزم زحمت فراوان و دانشی گسترده است. بی‌شبهات نیست به وضع آدمی که می‌خواهد برود نزد کشیش اعتراف کند. و بدین منظور نیازمند است به نوعی آمادگی قبلی و خویشتن‌داری زاهدانه. همه خوانندگان چنین آمادگی معنوی را ندارند.

— چند سال پیش نقدی بر کتاب «لولیتا» اثر نابوکوف نوشتم. آن را با لذت، در عین حال با

حیرت خوانده بودید. امروز نظرتان درباره آن کتاب چیست؟

سؤال دشواری است. لولیتا اثری است دلپذیر و شورانگیز. اما تشخیص اینکه آیا کتابی است بینهایت بازاری یا اثر عالی ادبی بسیار مشکل است. به نظر من نقادان نه این قضیه پیچیده و دشوار را به میان کشیده‌اند و نه قادر به حل آنند. خلاصه بگویم، انصافاً نمی‌توان گفت نابوکوف<sup>۲</sup> نویسنده بدی است. حتی بعضی خود را وادار کرده‌اند به خواندن «آدا» اثر تازه او که به نظر من خیلی بلندپروازانه است. این اثر با شجره‌نامه عاملان داستان شروع می‌شود و... و در آن فصل و کمال ادبی عمیقی نیز احساس می‌شود. پس نمی‌شود نابوکوف را نادیده گرفت اما... این «اما» همیشه در متن باقی است. گاه می‌بینیم ورزشکاری نظیر نینو بنونوتی<sup>۳</sup> یک‌روز برنده است، روز دیگر بازنده تا سرانجام با حریفی جدی روبرو شده شکست می‌خورد. نقاد ورزشی می‌گوید: «بازی‌اش پایه استواری نداشت». مطمئن نیستم که نابوکوف پایه محکمی داشته باشد؛ در عین



Eugenio Montale (né en 1896).

حال هوش سرشارش را نفی نمی‌کنم (می‌گویند از ستایشگران ساختمان راه‌آهن میلان است؛ و این البته گواه‌گویی بر هوشمندی او نیست، اما شاید هم به او تهمت می‌زنند).

— آیا تا به حال برایتان پیش آمده که در یک داستان شیفته شخصیتی بشوید تا آنجا که هویت او را در زندگی روزمره تجسم و تقیل کنید؟

نه، باید بگویم تا این درجه نه. اما اتفاق افتاده که همزاد یک شخصیت ادبی را در هویت فرد زنده‌ای بیابم، گرچه به ندرت. در فلورانس خانمی را به خاطر دارم که برای من تجسم کامل آنا کارنینا<sup>۱</sup> بود. او را یکی دو بار بیشتر ندیدم. اما این موارد نادر است. برای برخوردن دائم با چنین اشخاصی لازم است هشتاد و اندی ژمان بالزاک را خواند.

— یکی از آشنایانم که هاری از عواطف و هوشمندی هم نیست، از ژمان «سوو»<sup>۲</sup> خودش نیامد. می‌گفت «زینو» شخصیتی است بی‌اندازه ضعیف. اشتباه او در چی است؟

در این بیان اشتباه زیاد است. اشتباه اصلی این خواننده اینست که زندگی واقعی را از هنر تمیز نمی‌دهد. آشکار است که از افراد ضعیف بیزار است، شاید به دلیل تجربه شخصی. اما نمی‌فهمم چرا نباید یک مرد ضعیف قهرمان اصلی ژمان باشد. اصولاً به نظر من مردان ضعیف امکان بقا و

1- ANNA KARENINA در اثر تولستوی به همان نام

2- SVEVO

پایندگی بیشتری در عالم هنر دارند، زیرا نیرومندان اغلب شخصیت‌های باسماه‌ای و دروغین هستند. کتابی که قهرمان اصلی آن مردی است قوی، معمولاً اثری سطحی و ساختگی، حتی هوشیارانه ساختگی است. به عنوان مثال، شخصیت قوی در همهٔ ژمان‌های روسی وجود دارد، گرچه بدون استثناء آلمانی است...

### — و اما شعر، هنر شعرخوانی را آموخته‌ایم؟

مسألهٔ پیچیده‌ای است - چرا که بعضی عیب‌ها می‌تواند در عین حال ارزشمند باشد. به عنوان مثال، «سبا»<sup>۱</sup> اشعارش را خیلی بد بیان و ادا می‌کرد. اولین باری که به دیدارش رفتم به خاطر می‌آورم. گویا سال ۱۹۲۵ بود. آن وقت من خیلی جوان بودم. سرشار از شور و احترام به ملاقاتش رفتم، او هم مرا با آداب همیشگی پذیرفت و آخرین قطعه شعرش را برایم خواند. حالا آن شعر را با صدای خود او برایتان بیان می‌کنم، البته نمی‌توانم درست ادای او را، بخصوص ادای دست لرزانش را درآورم:

سگ سفید بر ماسهٔ سفید

بیقرار سایه‌ای را دنبال می‌کند،

سایهٔ سیاه پروانه را

پروانه‌ای زردفام که بر فراز او بال بال می‌زند.

حال این ابیات چه زشت، چه زیبا نمی‌دانم. اما اگر آنها را از زبان گاسمان<sup>۲</sup> یا آلبرتازی<sup>۳</sup> شنیده بودم فکر می‌کردم نسخه بدل قلبی و زشتی از نسخهٔ فوق‌العادهٔ اصلی است. این کلمات از زبان هنرپیشه تمامی جذابیتش را از دست می‌دهد. تقصیر از هنرپیشه است؟ نه، بینواگناهی ندارد. اما شاعر نیز متأسفانه بی‌تقصیر است.

— کتاب خواندن می‌تواند زندگی واقعی را به خطر بیندازد؟ به عبارت دیگر امکان دارد عشق به کتاب انسان را از روند زندگی عادی خارج کند؟

می‌پرسید آیا می‌توان در آن واحد هم کتاب خوان بود و هم زندگی عادی کرد؟ فکر می‌کنم آری. تناقضی میان فکر و زندگی نمی‌بینم، مگر در موارد استثنائی و افراطی. مردمانی هستند که فکر را به کلی کنار گذاشته‌اند، و بعضی دیگر به عکس زندگی را یکسره حذف کرده‌اند. خوانندهٔ ناهشیار (نمی‌دانم این تعریف از کیست)، خوانندهٔ سرسخت، خوانندهٔ گرسنه که همه چیز را می‌خواند چگونه می‌تواند با زندگی واقعی رابطه برقرار کند؟ او دیگر بیمار است. از این موارد

افراطی دیده شده. اما خوانندگان میانه‌رو نیز وجود دارند. مثلاً فکر می‌کنید لثوپاردی به زندگی پشت کرد؟ مسلماً نه. اگر زندگی را با معیار ماه و سال و هفته، سفر، تجربه، زن، عشق، کار و عمل بسنجیم آن وقت می‌توانیم بگوئیم آری لثوپاردی روی هم‌رفته کم زندگی کرده. اما آیا واقعاً کم زندگی کرده؟ این همواره زیر علامت سؤال باقی خواهد ماند.

